

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا و نبينا ابوالقاسم محمد و على آله
الطيبين الطاهرين المعصومين لا سيما بقية الله فى الارضين ارواحنا فداه و عجل الله
تعالى فرجه الشريف و اللعنة الدائمة على اعدائهم اجمعين.

قبل از شروع در بحث تذکر دادند تذکر به جایی هم بود که برای شهیدی که دیروز به
شهادت رسیدند از مدافعین حرم که به دست جنایت‌کاران که دنبال می‌کنند کأنّ این
عزیزانی که در دفاع از حرم‌های مطهر رفته بودند و جانفشانی کردند برای شادی روح آن
بزرگوار که شادان شاء الله هست ولی وظیفه‌ی ما این است که اظهار ادب و ارادت
بکنیم خدمت آن‌ها ثواب یک صلوات و یک سوره‌ی مبارکه‌ی فاتحه را به روح مبارک ایشان
اهداء می‌کنیم.

اللهم صل على محمد و آل محمد و عجل فرجهم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (1)

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (2)

الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (3)

مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ (4)

إِيَّاكَ تَعْبُدُ وَإِيَّاكَ تَسْتَعِينُ (5)

اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ (6)

صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لَا الضَّالِّينَ (7)

مطلب دومی هم که شاید پخش شده عده از دوستان هم در بحث قبل تشریف داشتند من
عرض کردم مثل این‌که از یک جمله‌ی آن برداشت غیر مقصود بنده بود تکرار می‌کنم برای
این‌که یک وقت ... عرض کردم یک وقتی من مرحوم امام رضوان الله علیه را خوب دیدم
در همان سال‌های اولی که ایشان به رحمت خدا رفته بودند فرمودند که من... با یک
ابتهاجی فرمودند من هشت سال پیش شیخ تلمذ کردم خب این بحسب ظاهر که معقول
نیست بالاخره سال ولادت ایشان چقدر بعد از وفات شیخ اعظم است. ولی بعد دیدم که

این نوشته‌های ایشان در بیع و خیارات، این هشت سال طول کشیده و چون محور بحث ایشان مکاسب و مطالب شیخ اعظم بوده فرمودند که من هشت سال پیش شیخ تلمذ کردم و حضرت امام به شیخ خیلی عقیده‌مند است فلذا هر جا تقریباً اسم می‌برند شیخ اعظم می‌فرمایند.

مطلب دومی که ایشان با حالت ابتهاج فرمودند این بود که آقای خامنه‌ای را من نمی‌دانستم این‌جوری... یعنی مقصود ایشان این بود که یعنی این‌جور مسلط به کار است کارآمد است و این مقصود ایشان بود نه این‌که بعضی‌ها... در ابتهاج از کارآمدی و مسلط بودن و این‌ها داشت. می‌گفتند من نمی‌دانستم که ایشان این‌جور است در این حالت داشت صحبت می‌کرد این‌جور قدرت‌مند هست این‌جور مسلط است این‌جور قابلیت دارد برای این کار... این بود. و غیر از این اگر تفسیر کنید نه، من آن چیزی که خواب دیدم این بوده.

خب بحث در این بود که فرموده‌اند که در مواردی که فضولی برای خودش بیع کند در این موارد با اجازه‌ی لاحقه‌ی اصیل صحیح نمی‌شود. برای این مطلب به وجوهی گفتیم استدلال شده. یک وجه این بود وجه ثانی که ظاهراً گفتیم این بود که در این موارد عقدی وجود ندارد و وجود پیدا نمی‌کند، بیعی وجود پیدا نمی‌کند تا این‌که مورد اجازه واقع بشود و حالا بگوییم این عقد صحیح است. چرا وجود پیدا نمی‌کند؟ بخاطر این‌که انشاء جدی نمی‌شود از این فضول سر بزند. چون هر شخصی می‌داند مال دیگری را که نمی‌شود برای خودش بفروشد واقعاً. خودش این مطلب را تصدیق دارد، قبول دارد خودش هم که دارد این کار را می‌کند قبول دارد دیگری الان بیاید خانه‌اش را بفروشد می‌گوید نمی‌شود. حالا این دارد خانه‌ی دیگری را می‌فروشد اما همان موقع قبول دارد که اگر کسی بیاید خانه‌ی خودش را بفروشد می‌گوید نمی‌شود. خب با این‌که خودش مصدق این جهت هست کیف یُعقل که قصد جد از او تمشی پیدا کند به انشاء چنین عقدی که این مال را تملیک کند به دیگری برای خودش که آن ثمن در جیب خودش بیاید مثنی از جیب خودش منتقل بشود لا یُعقل.

برای تصویر این مسئله و دفع این شبهه و اشکال، نظریات مختلفی ارائه شد یک نظریه این است که در این موارد شخص فضول خودش را مالک آن شیء می‌پندارد و ادعا می‌کند که من مالک آن شیء هستم. بعد از این‌که خودش را مالک آن شیء پنداشت. آن وقت بله انقذاع داعی به نحو جد در قلب او قابل تحقق است که بگوید که حالا که مال من هست می‌فروشم. این مطلبی بود که از عبارت شیخ اعظم علی‌احتمال استفاده می‌شد.

خب بر این مطلب هم مرحوم امام اشکال کردند و هم قبل از ایشان محقق ایروانی اشکال کردند که این هم معقول نیست. حقیقت مبتنی بر یک امر غیرحقیقی و خیالی و ادعایی، این هم معقول نیست. خودش هم که می‌داند دارد ادعا می‌کند، خودش هم که می‌داند دارد بی‌خودی می‌گوید. ولی در عین حال چه‌طور تمشی قصد جد از او می‌شود؟ پس این فرضیه برای حل مسئله درست نیست.

فرضیه‌ی دوم و نظریه‌ی دوم که محتمل ثانی عبارت شیخ اعظم است این است که نه، نمی‌گوید من مالک این شیء هستم. نه، می‌گوید من همان مالک هستم. مالک، هر کسی هست من آن هستم. خب وقتی که من آن شدم قهراً هر چه که مال او هست مال من می‌شود دیگر، چون من او هستم. ادعای هویت می‌کند با او. که من هستم. حالا گاهی کسی به یک علاقه دارد می‌گوید ما... حالا این‌جا می‌گوید که نه اصلاً من او هستم. خب

این جا هم بعد که او شد خب قصد جد از او تمشی می شود. آن اشکال قبلی این جا هم
یرد. اگر آن اشکال که باز خودش می داند چه جور قصد جد از او تمشی می شود در این
صورت.

راه سوم این بود که اصلاً این بایع ها برای مالک می فروشند. منتها خودشان را مصداق
مالک می پندارند. اما انشاء بر چه واقع می شود؟ بر مالک واقع می شود. و نسبت به مالک
قصد جد تمشی می شود دیگر. کما این که در آن دو صورت قبل که للمالک می فروخت حالا
چه مسبوق به نهی باشد و چه مسبوق به نهی نباشد کسی آن جا اشکال نمی کرد که آقا
قصد جد به آن متشمی نمی شود چون برای مالک آن جا می فروخت. این جا هم برای عنوان
مالک می فروشد، برای این عنوان می فروشد. منتها یدعی که من مصداق هستم.

خب در این که این ادعا می کند که من مصداق هستم لغو. اما عقدی که کرده واقعاً تحقق
پیدا کرده برای مالک است و واقعاً هم مالک اوست پس الانطباق قهری بر او که او مالک
هست خب آن اجازه می کند پس یک چیزی واقعاً وجود دارد او می آید این را اجازه می کند.

س: الان کدام مالک فروخته؟

ج: برای مالک. عنوان مالک.

س: یعنی بدون انطباق خارجی؟

ج: نه معلوم است که به یکی منطبق می شود. ولی حرف بر سر این است که آن چیزی
که برای او فروخته شده است مالک است عنوان المالک است. منتها در همان موقع
خودش را مالک می پندارد.

س: چون عرفی نیست عرف مثلاً می گوید اول به عنوان مالک بفروشم بعد خودم را... نه
دیگر در همان حالی که برای مالک می فروشد خودش را هم مالک می داند. پس با صورت
دوم فرقی ندارد اول...

ج: شما معمول قضایای حملیه تان، همه ی قضایای حملیه تان همین جور هست. شما
مفهومی را بر مفهومی حمل می کنید به حمل اولی، به حمل شایع مصداقش آن است،
خارج است. این جا هم به عنوان مالک می فروشد.

س: کلیت پیدا می کند که بگویم در همه ی موارد؟

ج: پس بنابراین یک چیز جدی ای شد بله نلتزم به این که حالا اگر کسی آمد گفت من به
عنوان مالک نمی فروشم من برای خودم می فروشم، این باطل است. این قابل تصحیح
نیست. فلذا الان یک تفصیلی این جا... کسی که با این فرضیه می خواهد این مشکله را
جواب بدهد قهراً در تعلیقه ی مبارکه ی بر کتب فقهیه باید تفصیل بدهد. بگوید اگر واقعاً آن
برای عنوان مالک فروخته بله این با اجازه درست می شود اما اگر نه تصریح کرده من این
حرف ها نیست مثلاً طلبه ای است درس خوانده این حرف ها را هم شنیده می گوید من این
را قبول ندارم. یا اگر هم قبول دارم من الان می خواهم توی این معامله برای خودم
بفروشم. خب قهراً اشکال وارد می شود می گویم درست نیست.

س: حاج آقا؟؟؟ باید تعلیقه بزنند یا نه؟ اتفاقاً باید بگوید اگر طلبه بود و بلد بود بگوید که

من برای عنوان کلیه مالک فروختم و خودم را ادعاً مالک می‌دانم ...

ج: تا آن متن چی باشد. تا آن متنی که می‌خواهد حاشیه بزند چی باشد؟

س: واقع قضیه چی باشد؟ واقع قضیه این است که ??? در بیع می‌خواهند برای اشخاص ???

ج: چند جور می‌شود نوشت دیگر. رساله را چند جور می‌شود نوشت.

س: نه واقع بین این که می‌خواهند بین افراد خارجی نقل و انتقال حاصل بشود یا بین عناوین مالک این شیء ???

ج: بله ببینید یک وقت شما می‌خواهید بگویید که آن را که رایج هست معمولاً مردم ... بله مدعی این جوری می‌گوید، می‌گوید این که مردم معمولاً توی کوچه و بازار می‌فروشند و خرید می‌کنند برای مالک می‌فروشند. منتها خودش را مالک می‌داند.

س: آقا این واقعاً عرفی نیست. عرف دارد برای ... بیع می‌کنید می‌گویند چکار می‌کنید؟ می‌گوید من دارم این را می‌دهم برای خودم برای طرف، برای شخص طرف.

ج: بله درست است که این حرف‌ها را می‌زند. چرا این حرف‌ها را می‌زند؟

س: ???

ج: نه، درست است که این حرف‌ها را می‌زند. این حرف‌ها را بخاطر این که خودش را منطبق علیه می‌داند. منطبق علیه می‌داند؛ اما نه این که انشاء را برای همین منطبق علیه کرده. انشاء را برای عنوان مالک کرده. منتها خودش را منطبق علیه می‌داند پس می‌گوید باید پول را به من بدهی، خودش را ملزم می‌داند برود بگیرد. خودش می‌گوید من اعمال خیار می‌کنم چه می‌کنم چون منطبق علیه است خودش.

س: عنوان را از معنوی جدا نمی‌بیند.

ج: چرا، می‌گوید مالک، ممکن است شما باشید ممکن است که من باشم کلی می‌بیند دیگر مالک را. این در حقیقت می‌آید می‌گوید آقا من این کتاب را برای مالک هذا العین فروختم. به او می‌گویم مالک آن کی هست؟ می‌گوید خودم هستم. ولی می‌گوید برای مالک هذا العین فروختم. این جور می‌گوید.

حالا این اشکال اول بود و با این فرضیه‌هایی که گفته شد در مقام تخلص و جواب. همین اشکال یک تقریب آخری هم دارد ما چون این‌ها به قول امام بعداً می‌فرمایند که این‌ها گاهی جواب‌های آن‌ها متداخل است این چیزها را با هم ذکر می‌کنیم بعد بعضی جواب‌هایی که مال آن بعدی‌ها هست مال قبلی هم ممکن است باشد بعد حساب می‌کنم محاسبه می‌کنم. فعلاً این نظریات و این فرضیه‌هایی که ممکن است که این‌جا گفته بشود. شما هم فکر کنید ممکن است که یک فرضیه‌های جدیدی بسازید که یک جور دیگری بگوییم.

خب این‌جا این جوری بیان می‌کردیم می‌گفتیم عقدی محقق نمی‌شود چون اراده‌ی جدیه در نفس بایع منعقد نمی‌شود. جور دیگری این‌جا تقریب اشکال ممکن است بشود که در بعضی کلمات این‌ها خلط شدند با هم دیگر. و آن این است که نه اراده‌ی جدیه متممشی

می‌شود ما از این ناحیه اشکالی نداریم. این جور نیست که هیچ کاری او نکرده باشد یک کار همین جور صوری مثل هازل باشد مثل ساهی باشد نه واقعاً چیزی را انشاء کرده و اراده‌ی جدیه از او متمشی شده اما آن چیز که اراده‌ی جدی او به او تعلّق گرفته و از او حاصل شده نامش نمی‌شود بیع باشد. این یک چیز دیگری است. چرا؟ چون حقیقت بیع معاوضه است یا لازمه‌ی لاینفک آن معاوضه است. یا حقیقتش عین معاوضه است یا یک چیزی است که معاوضه لازمه‌ی لاینفک اوست. عرض لازم آن هست مثلاً. معاوضه یعنی چی؟ یعنی اگر این کتاب را می‌خواهیم به این پول بفروشیم فرض کنید این جلد مکاسب در مقابل، امروزها دیگر مثلاً سه هزار تومان، اگر اشتباه نگفته باشد. پنجاه هزار تومان. خب این کتاب را وقتی این جوری می‌آید می‌گوید بعث هذا الكتاب یعنی چی؟ یعنی ملکث این کتاب را به شما می‌فروشد به عوض آن پنجاه هزار تومان. این به عوض آن پنجاه هزار تومان کی تحقق پیدا می‌کند؟ که عوض باشد؟ این است که از هر جا این کتاب واقعاً خارج شده آن پنجاه هزار تومان در همان جا داخل بشود. آن وقت می‌شود معاوضه. این جا به جایی و این معاوضه تحقق پیدا می‌کند. ولی در این جا وقتی این آقای بایع برای خودش دارد می‌فروشد یعنی می‌گوید پول می‌آید توی جیب من؛ اما کتاب هم از جیب من دارد خارج می‌شود؟ نه کتاب را دارد تملیک می‌کند. کتاب را تملیک می‌کند می‌خواهد پول بیاید در جیب خودش. خب کتاب را تملیک می‌کند بگویم نه آقا تملیک آن اشکالی ندارد. داعی در نفسش ایجاد می‌شود می‌تواند تملیک کند خیلی خب قبول. از اشکالات قبل صرف نظر کردیم. گفتیم اراده‌ی تملیک در نفس او ینقدح. خب تملیک می‌کند کتاب را. در مقابل آن پنجاه هزار تومان، این جا آن چیزی که در خارج رخ می‌دهد آن وقت چی هست؟ آن عبارت است از این که این کتاب تملیک این آقای مشتری شد اما ما به ازاء آن نرفت در جیب مالک واقعی، رفت توی جیب فضولی. پس حقیقة المعاوضه این جا تحقق پیدا نمی‌کند. چه جور با اجازه می‌شود درست کرد آن را؟ حقیقة المعاوضه این جا اصلاً ... حالا چه جور با اجازه می‌شود؟ این را کار نداریم اصلاً حقیقة المعاوضه کو؟

س: آن معاوضه اثر بیع است. بعد از نفوذ این اثر می‌آید. لکن حقیقت؟؟؟

ج: نه

س:؟؟؟ چرا حتماً باید این معاوضه‌ی خارجی را با معاوضه‌ی فعلی را بیایم؟؟؟

ج: معاوضه‌ی خارجی و فعلی نگفتیم. باید یک چیزی را انشاء کند یا خود معاوضه را انشاء کند «إن قلنا بأنّ البیع حقیقته المعاوضه» یا اگر این را نگفتیم حقیقتی است که لازمه‌ی آن معاوضه است یعنی من دارم یک چیزی را انشاء می‌کنم که با آن چیز می‌دانم این جوری می‌شود این جوری باید بشود. آن حقیقتی است که لازمه‌ی قهری آن این است که هر جا مثنی خارج می‌شود ثمن همان جا وارد بشود. و حال این که این جا این جوری نیست.

پس بنابراین نمی‌گوییم انقذاح جد اصلاً در ناحیه‌ی او نمی‌شود که تملیک بخواهد بکند که در بیان قبل می‌گفتیم. گفتیم آن جا اصلاً نمی‌تواند اراده‌ی تملیک بکند چون می‌داند به دست این نیست تملیک. این راه تملیک نیست از این صرف نظر کردیم می‌گوییم تملیک می‌تواند بکند. ولی این تملیک را در مقابل این که ثمن بیاید توی جیب خودش نه توی جیب مالک این.

خب اگر این جور تقریر کردیم باز آن نظریات قبل باز این جا اگر آن را قبول کردیم این اشکالات را هم با آن می‌توانیم دفع بکنیم. به این جور هم اگر ... به چی؟ به این که بعد

ما ادعی اَنَّهُ مالکُ لهذا الشَّیء، پس بنابراین دارد می‌گوید من این مال را تملیک به شما کردم پول هم برمی‌گردد به من که من مالک هستم، فرض این است دیگه. پس بنابراین این ثمن در همان‌جایی وارد شد که بحسب ادعای این مثنی دارد از همان‌جا خارج می‌شود.

س: مگر بحسب ادعا کافی هست؟

ج: پس انشاء معاوضه می‌تواند بکند. انشاء معاوضه کرده.

س: نه ما قصد فعلاً این کار را نداریم.

ج: نه حالا بعد الاجازه را کاری نداریم.

س: ???

ج: نه

س: اگر حقیقت معاوضه را می‌خواهید درست بکنید با ادعای آن درست نمی‌شود بله برای قبض ممکن است حالا آن هم فیه کلام. با ادعای آن درست می‌شود. ولی اگر حقیقت معاوضه را فرضاً همان‌طور که شیخ فرموده این‌طور بدانیم این‌که با ادعای آن که درست نمی‌شود که؟

ج: چرا درست می‌شود.

س: قصد با ادعا درست می‌شود.

ج: نه

س: واقعیت با ادعا ???

ج: نه.

این اشکالات یک خرده تمایز آن‌ها از هم یک مقداری دقت می‌خواهد. ببینید اشکال به تقریب ثانی این است و فرق آن با تقریب اول این است. که در تقریب اول می‌گوید اصلاً این نمی‌تواند قصد تملیک بکند. نمی‌تواند قصد یک معاوضه بکند. چون‌که این‌ها شدنی نیست خودش قبول دارد که شدنی نیست چه‌جور می‌تواند اراده‌ی جدیه تعلّق بگیرد؟ پس هزل است بازی هست. این اشکال اول. این تقریب اول.

تقریب دوم این است که نه، ما می‌پذیریم که می‌تواند اراده‌ی جدیه منقذ بشود در صورتی که این را تملیک کند در مقابل آن ثمن. این را می‌پذیریم. اشکال چی بود؟ اشکال این بود که ولی معاوضه این‌جا تحقق پیدا نمی‌کند. پس یک چیزی این‌جا تحقق پیدا می‌کند که اسم آن معاوضه نیست اسم آن بیع نیست. آن چی هست؟ آن این است تملیک این است و اخذ یک پولی همین‌جوری، نه به عنوان معاوضه. این را می‌دهد یک پولی هم می‌گیرد.

س: ما به همین جهت ???

ج: خب حالا می‌گوییم نه، حالا این‌جا می‌گوییم معاوضه هم اگر شما قبول کردید و گفتید بعد از این ادعا که شیخ این‌جوری فرمود، فرمود بعد از این‌که این دارد ادعا می‌کند که من مالک هستم بنابراین بیع از مالک واقع می‌شود. بنابراین پول هم که دارد واقع می‌شود بعد از این ادعا یک واقعیت است توی جیب کی دارد می‌رود؟ توی جیب مالک دارد می‌رود دیگر. بعد از ادعاها.

س: اگر اشکال را این‌جور تقریر کردید که واقعیت معاوضه این است که باید مال از جایی که خارج می‌شود عوض آن هم به همان‌جا وارد بشود این با قصد درست نمی‌شود. واقعیت معاوضه این است فقط قصد نیست که من بگویم با یک اعتبار قصد من متمشی می‌شود. وقتی که من خودم را اعتبار کردم به جای مالک یا گفتم من مالک هستم بعد حالا مصداق آن را ... همان فرمایشاتی که فرمودید این‌ها واقعیت معاوضه را که درست نمی‌کند که.

ج: بابا یک وقت ما اشکال را این‌جوری طرح می‌کنیم که می‌خواهیم بگوییم آن‌چه که در واقع خارج می‌خواهد تحقق پیدا کند آن چه هست؟ آن همان است که شما می‌فرمایید. یک وقت می‌خواهیم این را بگوییم، می‌خواهیم بگوییم ...

س: می‌خواهید بگویید این اشکال دیگری هست؟

ج: بله آن اشکال دیگری هست.

این اشکال این است که این انشاء تملیک می‌کند ولی در این انشاء نمی‌تواند قصد معاوضه داشته باشد. بله قصد تملیک می‌تواند داشته باشد ولی قصد معاوضه نمی‌تواند داشته باشد. چرا؟ چون معاوضه باید ثمن در همان‌جایی که داخل بشود که ...

س: پس باید به ناحیه قصد....

ج: بله .

وقتی که این‌جور شد جواب این است که خب مگر خودش را مالک نپنداشته؟ پس قصد معاوضه هم می‌تواند بکند همان‌جور که تملیک می‌کند قصد معاوضه را هم می‌تواند بکند یعنی ... دوم هم که گفتیم که من همان هستم.

اگر هم آن سومی را هم گفتیم که به عنوان مالک دارد اصلاً چی می‌کند می‌گوید خیلی خب این در ضمن مالک می‌رود ...

س: آن اشکال متن واقعیت کما کان باقی هست؟

ج: بله آن مطلب آخری است.

این هم یک‌جور تقریب است برای اشکال.

بله یک تقریب آخر برای اشکال: تقریب آخر برای اشکال این است که در باب حقیقت بیع، بیع به حمل شایع صناعی واقع البیع در آن‌جا باید در واقع چنین چیزی رخ بدهد. و این این‌جا رخ نمی‌دهد. این دیگر آن جواب‌هایی که قبل گفتیم آن جواب یک و دو نمی‌آید. اما جواب سوم ممکن است که بیاید حالا به توضیحی که بعد می‌گوییم. این اشکالاتی که در

این قسمت شده.

یک اشکال دیگری در مقام که این هم اشکال عقلی و عقلانی هست باز؛ این است که ما می‌رویم سراغ اجازه. این اشکالات در ناحیه‌ی چی بود؟ در ناحیه‌ی بایع بود. فضول بود. حالا می‌رویم در ناحیه‌ی مجیز. می‌خواهد بیاید اجازه کند و شما می‌گویید بعد از اجازه این معامله درست می‌شود. جواب این است که این‌جا اجازه معقول نیست که درست بشود. با اجازه درست بشود. چرا؟ چون ما اُنْشَاءً که اگر این مجیز ما اُنْشَاءً را بخواهد اجازه کند که معنای آن چه هست ما اُنْشَاءً؟ این بود که این متاع ثمنش بیاید توی جیب من. مگر مجیز می‌خواهد این‌جا را اجازه کند که ثمن برود توی جیب فضول؟

س: حاج آقا یک بچه‌ای جنس پدر خودش را فروخته، پدرش می‌خواهد اجازه بکند که این معامله برای آن بچه صحیح باشد. تا این‌که بدون اذن من برای خودش رفته فروخته، ولی من می‌خواهم اجازه بدهم که آن معامله برای خودش درست بشود.

ج: آن چیزی که آن بچه انشاء کرده و ما می‌خواهیم بگوییم که عقد صحیح است یعنی این عقد برای او، برای او درست بشود برای مالک درست بشود حرف ما این است نه برای بچه. بحث این است که با اجازه برای مالک اصیل درست می‌شود. خب اگر این‌جا بیاید آن ما اُنْشَاءُ الفضول بگوید من آن را اجازه کردم این برای این نیست. اگر بگوید نه اجازه کردم که برای خودم باشد آن لم یُنْشَأْ. آن این را انشاء نکرده بود که.

پس بنابراین ما در این‌جا با اجازه چکار می‌توانیم بکنیم؟ اجازه چه جور می‌تواند کار را درست بکند؟ از اشکالات قبل صرف‌نظر کردیم گفتیم بله یک واقعیتی انشاء شده و انقداح اراده هم در نفس او برای تملیک می‌شود برای معاوضه می‌شود برای همه‌ی این‌ها هست. اما مجیز چی را می‌خواهد اجازه بکند؟

س: حاج آقا حقیقت بیع این است که این چیز جای این چیز باشد یعنی این در مقابل این. حالا توی جیب کی می‌رود؟ آن مهم نیست. این‌که من انشاء کنم ...

ج: حالا بله. شما جواب آقای خوئی را دارید می‌گویید. و بعضی از اعاضم دیگر.

حالا این اشکال. در پاسخ این اشکال حرف‌هایی زده شده که ممکن است که این حرف‌ها جواب آن اشکالات قبل هم باشد ولی این‌جا آمدند این جواب‌ها را دادند نه آن‌جا.

س: تو عمل جواب دادند نه توی اراده.

توی اجازه‌ی مجیز، اشکالی که از ناحیه‌ی اجازه مجیز است از این ناحیه آمدند جواب دادند.

حالا یک جوابی است که حالا چون ایشان تکرار می‌فرمایند این‌جا هم شیخ جواب داده و هم از میرزای قمی رضوان‌الله علیه نقل شده جواب داده هم کاشف الغطاء یک جوابی داده هم محقق خوئی جوابی دادند.

یک جواب این هست که خب آقای خوئی فرمود که اصلاً این مال کی هست و از جیب کی خارج می‌شود و به جیب کی داخل می‌شود؟ این‌ها توی حقیقت معامله نیست. آن‌که انشاء می‌شود این‌ها نیست. این‌ها لوازم است. آن‌که انشاء می‌شود این است که مبادلة مال

بمال. این است، در جهت اضافه. این است. پس وقتی که می‌گوید بعث هذا بهذا، یعنی این را به جای آن قرار دادم این را به جای این قرار دادم این دو تا را مبادله کردم. منتها وقتی که مبادله می‌شود هر کسی مالک آن هست آن می‌شود مال آن. هر کسی که مالک ثمن بوده حالا می‌شود مالک مئمن، هر کسی مالک مئمن بوده حالا می‌شود مالک ثمن. این فقط همین مقدار است در انشاء بیع که می‌شود غیر از این چیزی نیست. آن‌که مالک ثمن می‌آید مئمن را می‌گیرد نه چون بایع گفته این مال تو، این مال تو بودن این مأخوذ در مئناً نیست. یا این‌که این ثمن مال بایع باشد این مأخوذ در مئناً نیست. این‌ها انشاء نشده. آن‌که انشاء شده مبادله‌ی این دو تا متاع هست. این دو شیء هست. آن‌ها لوازم قهری، خارجی و امثال آن‌ها هست.

خب اگر ما این را گفتیم خب در این‌جا جناب مجیز می‌گوید خب چنین چیزی واقع شده دیگر. تا من اجازه نکم این لوازم قهری این کاری که او انجام داده بر آن مترتب نمی‌شود. حالا من می‌آیم این را اجازه می‌کنم تا لوازم قهری آن، آن وقت بعدش لوازم قهری آن مترتب می‌شود لوازم قهری آن چه هست؟ این است که آن‌که واقعاً مالک این مئمن بوده الان می‌شود مالک ثمن، آن‌که واقعاً مالک ثمن بوده الان می‌شود مالک مئمن. پس یک منشأ واقعی داریم که آن را انشاء کرده فرق این بیان ایشان با آن بیان سومی که قبل می‌گفتیم این است که در آن بیان سوم نمی‌گفتیم برای مالک اصلاً دخیل در منشأ نیست نه. می‌گفتیم برای عنوان مالک. برای مالک. کاری ندارد که مالک کی هست؟ برای مالک دارد می‌فروشد. ایشان می‌گوید که نه حتی برای مالک هم نمی‌فروشد. فقط می‌خواهد این دو تا را جا به جا کند همین. این دو تا متاع را. آن نه مالک توی نظرش هست نه چیزی توی نظرش هست تو عالم هپروت این دو تا را به هم می‌خواهد چیز کند.

س: یک جواب چهارمی درست شد.

ج: بله حالا این حرفی که ایشان این‌جا می‌زنند این حرف خب می‌گوییم آن‌جا هم باید می‌زدی دیگر. آن‌جا هم همین‌جوری حل کنید این‌جا چه‌جوری حل می‌کنید؟ فلذا امام یک گلایه‌ای فرموده است در ضمن کلمات‌شان. گفتند اصحاب آمدند توی جواب این اشکال یک حرف‌هایی زدند که این‌جا جواب آن‌جا هم می‌شد. خب آن‌جا چرا نزدیدی؟ آن‌جا را هم می‌گفتید. یکی همان حرف‌هایی که این‌جا گفتند آن‌جا هم می‌شود گفت همین است. که این‌جوری بگوییم.

حالا آیا این مطلب صحیحُ أم لا؟ ان شاء الله برای بعد.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.